Journal of Fiqh and Usul
Vol. 52, No. 2, Issue 121
Summer 2020
DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v52i2.75502

فقه و اصول
سال پنجاه و دوم، شماره ۲، شمارهٔ پیاپی ۱۲۱
تابستان ۱۳۹۹، ص ۱۶۲-۱۴۱

امکان‌سنجی کاربست نظریه استعاره مفهومی در تحلیل مسائل اصول فقه*

دکتر سعید نظری توکلی
دانشیار دانشگاه تهران
Email: sntavakkoli@ut.ac.ir
مسعود جهاندوست دالنجان [1]
دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران
Email: jahandoost.s@gmail.com

چکیده

از نظر عالمان اصول فقه، احکام الهی نزد خداوند اموری ثابت و واقعی‌اند و احکام استنباط شده توسط فقیهان، ظاهری‌اند و در فرض ناسازگاری با آن احکام واقعی، تغییری در آن‌ها ایجاد نمی‌کنند. با این وجود، این پرسش مطرح است که چه عاملی سبب می‌شود تا فقها در موضوع‌های یکسان و با مراجعه به منابع مشابه، احکام متفاوتی استنباط کنند؟ هرچند بیشتر پاسخ‌ها به این پرسش ناظر به تأثیر زمان و مکان و تغییر موضوع‌های احکام است، اما به نظر می‌رسد یکی از اسباب اثرگذار در تغییر احکام شرعی، اختلاف در دستگاه «استعاره-نظریه» است. بر اساس دستاوردهای زبان‌شناسانِ شناخت‌گرای معاصر، فرآیند تفکر انسان، ماهیتی استعاری داشته، بیشتر استعاره‌های زبانی، معلول وجود استعاره‌ها در ساختار مفهومی ذهن انسان است. بر این اساس، تمامی مفاهیم انتزاعی به واسطه فرآیند تجسم سازی از یک امر شناخته‌شده و عینی، مفهومی می‌شوند. یافته‌های پژوهش حاضر که به روش تحلیلی - توصیفی و به استناد منابع کتابخانه‌ای انجام شده است، نشان می‌دهد اختلاف در احکام، ناشی از اختلاف در نظریه‌های اصولی است و اختلاف در نظریه‌های اصولی، برآمده از دگردیسی در استعاره‌های پشتیبان و درونی این نظریات است. برای نمونه، دو استعاره «عبد و مولا» و «قانون‌گذار و قانون پذیر» که در طول زمان و بر اساس مفهوم انتزاعی «تکلیف» - به عنوان مهم‌ترین و تأثیرگذارترین مفهوم انتزاعی موجود در اصول فقه - شکل گرفته‌اند، سبب ایجاد نظریه‌های مختلفی در این علم شده و به دنبال آن بر استنباط فقیه از منابع فقهی (کتاب و سنت) نیز اثرگذار بوده است.

کلیدواژه‌ها: استعاره، استعاره مفهومی، اصول فقه.

---

*. مقاله پژوهشی؛ تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۶/۳۱؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۷/۱۲/۱۲.
۱ . نویسنده مسئول

The Feasibility of Applying the Conceptual Metaphor Theory in the Analysis of Usul al-Fiqh Issues

Saied Nazari Tvakoli, Ph.D. Associate Professor, University of Tehran

Masoud Jahandoust Dalenjan Ph.D. Student of Islamic Jurisprudence and Foundations of Islamic Law, University of Tehran (corresponding author)

Abstract

From the viewpoint of Uslu al-Fiqh scholars, divine precepts are fixed and actual in the sight of Allah and the verdicts inferred by jurists are apparent and in case of their inconsistence with the actual rules, make no change to them. However, the question arises what causes jurists to infer different verdicts as to the same subjects and by referring to similar sources? Although most of the answers to this question concern the influence of time and place and the change in subject matters of the verdicts, it seems that one of the factors affecting the change in the religious verdicts is the difference in the "metaphor-theory" system. According to the achievements of contemporary cognitive linguists, the process of human thought is of a metaphorical nature and most of the linguistic metaphors are due to the existence of metaphors in the conceptual structure of human mind. Accordingly, all abstract concepts become conceptual through the process of visualizing a known and objective matter. The findings of the present study which has been done by analytical-descriptive method and based on library resources show that the difference in the verdicts is due to the difference in the Usuli theories and the difference in the Usuli theories stems from metamorphosis of the supporting and internal metaphors of these theories. For example, the two metaphors "slave and master" and "legislator and law-abiding" which have evolved over time and based on the abstract concept of duty- as the most important and influential abstract concept in Usul al-Fiqh- have led to different theories in this science and subsequently, have also affected the jurists' inference from jurisprudential sources (the Holy Book and Sunna).

Keywords: metaphor, conceptual metaphor, Usul al-Fiqh.

مقدمه

مطالعات تاریخی نشان از آن دارد که با وجود دگرگونی پیوسته احکام اسلامی، منابع استنباط احکام، کم و بیش اعتبار گذشته خود را حفظ کرده و تغییرات عمده‌ای در آن‌ها مشاهده نمی‌شود. از این رو، این پرسش به ذهن می‌رسد که تغییرات احکام شرعی متأثر از دخالت چه اموری است؟ هرچند تغییر موضوعات یا دخالت عنصر زمان و مکان در استنباط احکام سبب تغییر در احکام می‌شوند، اما بدون تردید تنها عامل آن نیستند؛ زیرا گاه با ثابت بودن زمان و مکان، فهم فقهای یک دوره از گزاره‌های دینی متفاوت است. بررسی‌های پژوهشگران نشان می‌دهد که یکی از عوامل اثرگذار در تغییر احکام شرعی، اختلاف در دستگاه «استعاره- نظریه» است.

هرچند بر اساس نظریه کلاسیک، استعاره یک آرایه ادبی بوده، جنبه زیبایی‌شناختی دارد (خادم‌زاده و سعیدی مهر، ۸)؛ اما زبان شناسان شناخت‌گرای معاصر با نقد پیش‌فرض‌های نظریه کلاسیک، استعاره را از حوزه ادبیات خارج کرده و با طرح نظریه «استعاره‌های مفهومی»، مسیری نو در روش‌شناسی علوم گشوده‌اند. بر اساس این نظریه، تفکر انسان ماهیتی استعاری دارد و تمام مفاهیم انتزاعی به واسطه فرآیند تجسم سازی از یک امر شناخته‌شده و عینی، مفهومی می‌شوند (Lakoff & Johnson, 3-6).

بر این اساس، می‌توان اختلاف احکام را ناشی از اختلاف در نظریه‌های اصولی و اختلاف در نظریه‌های اصولی را ناشی از اختلاف در دستگاه «استعاره-نظریه» دانست؛ چراکه استعاره‌های مکنون در نظریه‌های اصولی، موجب سویه‌سازی در نظریه‌ها می‌شوند و تحولات در حوزه احکام، ناشی از دگردیسی‌ها در استعاره‌های پشتیبان این نظریه‌ها هستند.

در پژوهش حاضر ابتدا به بیان نظریه معاصر استعاره و چیستی استعاره‌های مفهومی می‌پردازیم و در ادامه از تأثیرپذیری علم اصول از این نظریه سخن به میان می‌آوریم و سرانجام یکی از استعاره‌های مفهومی موجود در علم اصول را به عنوان شاهد بیان کرده، آثار آن بر استدلال در مسائل را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مفهوم شناسی استعاره

استعاره، اسم مصدر از ریشه «ع.و.ر»، در لغت به معنای «عاریت خواستن» است (عمید، ۱۰۰). این واژه از جمله اصطلاحات رایج در علم بیان بوده، دانشمندانی همچون جاحظ، ابن قتیبه، مبرد، ثعلب، عبدالله بن معتز و ابراهیم بن وهب به تفصیل درباره آن گفتگو کرده، گاه آن را نقد کرده‌اند (فرزانه، ۱۳/ ۲۴۵؛ طبانه، ۸۴). هرچند در قرن چهارم هجری، استعاره به یکی از مهم‌ترین مسائل علم بیان تبدیل شد؛

اما سکاکی در قرن هفتم هجری صورتی کامل از علم بیان را در کتاب مفتاح العلوم ارائـه کـرد. بـر اسـاس تقسیم سکاکی، عمده‌ترین مباحث علم بیان عبارت‌اند از: تشبیه، مجاز، استعاره و کنایـه. «تشـبیه» ادعـای همسانی میان دو یا چند پدیده است، اگر ویژگی یا صفات مشترکی داشته باشـند. تشـبیه دارای چهـار رکـن است: مشبه، مشبه‌به، ادات تشبیه و وجه شبه (فرزانه، ١٣/ ٢٤٧). «مجاز» بر دو گونه است: لغوی و عقلی. مجاز لغوی عبارت است از کاربست لفظ در غیر از معنایی که برای آن وضع شده است بـه واسـطه وجـود یک قرینه لفظی (قرینه صارفه) و یک مناسبت و پیوستگی (علاقه) میان دو معنای حقیقی و مجازی. منظور از «مجاز عقلی» هم اسناد فعل به فاعل غیرحقیقی است (سکاکی، ٣٥٧ و ٣٦٢ و ٣٩٣). «کنایه» لفظـی است که معنای غیر اصلی آن مورد نظر است؛ اما چون قرینه‌ای برای عدم کاربسـت معنـای اصـلی وجـود ندارد، می‌توان همان معنای اصلی را نیز اراده کرد (سکاکی، ٣٥٩ و ٤٠٢). سـرانجام، «اسـتعاره» مجـازی است که مناسبت و پیوستگی میان معنای اصلی و غیـر اصـلی، تنهـا مشـابهت میـان آن‌هاسـت؛ بنـابراین، استعاره نوعی مجاز لغوی بر مبنای تشبیه است که یکی از دو طرف تشـبیه، ابـزار تشـبیه و وجـه شـبه در آن حذف می‌شود (فرزانه، ١٣/ ٢٤٧).

گونه شناسی استعاره

استعاره به عنوان یک صنعت بلاغی، دارای گونه‌های متفاوتی اسـت. اسـتعاره بـر مبنـای سـاختار، بـه مصرح، مکنی و تمثیلی تقسیم می‌شود. همچنین بر اساس لفـظ مسـتعار، اسـتعاره را می‌تـوان بـه دو گونـه اصلی و تبعی طبقه‌بندی کرد. افزون بر این، استعاره به قریب و بعید (بر مبنای جامع)، وفاقی و عنـادی (بـر مبنای دوسویه استعاره)، تحقیقی و تخییلی، مفرد و جمع تقسـیم می‌شـود (ر.ک: پارسـا و حسـین پنـاهی، ٢٩). گونه‌های پیش‌گفته همگی استعاره زبانی هستند؛ اما از نظر زبان شناسان شناختی، استعاره تنها امری زبانی و محدود به واژگان‌ها نبوده، بلکه در فهم و تفکر انسان نیز جاری اسـت (اسـتعاره در نظـام تصـوری انسان) (گلفام و یوسفی راد، ٦٣). بر این اساس، استعاره به دو گونه کلاسیک و مفهومی قابل تقسیم است.

١. استعاره کلاسیک

هنگامی‌که با واژه «استعاره» مواجه می‌شویم، ناخودآگاه آن را یک آرایه ادبی فهم می‌کنیم؛ چراکه از دو هزار سال پیش، ارسطو به عنوان بنیان‌گذار نظریه کلاسیک، استعاره را در نظام بلاغـت[1] مـورد بررسـی قـرار می‌داد. مطابق تعریف وی، استعاره عبارت است از: «کاربرد نام یک چیز بـرای چیـز دیگـر» (Aristotle, 52). از نظر ارسطو، استعاره بر پایه اصول تشبیه پی‌ریزی شده و به همین علت بـه بررسـی شـباهت دو یـا

١. Rhetoric

چند چیز می‌پردازد؛ همچنین بیشتر از آن‌که نقش ارائه معنا داشته باشد، ارائه‌کننده سبک بیان و ناظر به جنبه‌های زیبایی‌شناختی آن است (Ortony, Reynolds & Arter, 921). در نتیجه، ارسطو استعاره را مربوط به حوزه زبان قلمداد می‌کند و از آنجا که هدف اصلی زبان را شفافیت و بیان عریان حقایق می‌داند (هاوکس، ۲۳)، کاربرد استعاره را تنها در زبان مجازی روا می‌دارد. این دیدگاه مورد پذیرش حکمای مسلمان نیز قرار گرفته است و افرادی همچون فارابی، بین زبان تحت‌اللفظی و زبان مجازی تفکیک قائل شده، استعاره را تنها در زبان مجازی و صناعت خطابه و شعر جایز شمرده‌اند نه در ادبیات فلسفی (فارابی، ۱۶۴). از نظر ابن‌سینا، استعاره تنها برای ایجاد یک امر شگفت‌انگیز مناسب است و نه برای تفهیم و تفاهم (ابن‌سینا، ۶۷) و به همین دلیل، زبان علمی، زبانی خالی از استعاره‌ها بوده، الفاظ با معانی مطابقت دارند و از مفهوم روشنی برخوردارند (ابن‌سینا، ۱۹۹-۲۰۰).

اما با این حال، جرج لیکاف[1] و مارک جانسون[2] دو تن از زبان‌شناسانِ شناخت‌گرای معاصر، دیدگاه کلاسیک موجود از استعاره را به چالش کشانده، استعاره‌ها را از انحصار حوزه ادبیات خارج کردند (نظریه معاصر استعاره)؛ هرچند پیش از این دو، اشاره‌هایی در دستاوردهای علمی رومن یاکوبسون[3] نیز به این مطلب وجود دارد. بر اساس نظریه لیکاف و جانسون، استعاره یک امر زبانی صرف نیست، بلکه فرآیند تفکر انسان ماهیتی استعاری دارد؛ به این معنا که ساختار مفهومی ذهن انسان به شکل استعاری بنا شده و در بیشتر موارد، بروز استعاره‌ها در زبان، معلول وجود استعاره‌ها در ساختار مفهومی ذهن انسان است (Lakoff & Johnson, 3-6).

لیکاف در مقاله خود بیان می‌دارد که وجود پنج فرضیه در دیدگاه کلاسیک موجب شده است که ماهیت استعاره به درستی فهم نشود: این پنج فرضیه عبارت‌اند از: (۱) زبان روزمره، زبانی حقیقی است و نه استعاری؛ (۲) تمام اموری که می‌توانند متعلق علم آدمی قرار گیرند، با زبان حقیقی و بدون استفاده از استعاره قابل درک هستند؛ (۳) زبان استعاری قابل صدق و کذب نیست، اما زبان حقیقی چنین قابلیتی را دارا است؛ (۴) تعاریف موجود در فرهنگ‌های لغت، همگی تعریف‌های حقیقی هستند؛ (۵) مفاهیم بکار رفته در دستور و قواعد زبان، استعاری نیستند (Lakoff, 187).

لیکاف و جانسون بر پایه دیدگاه زبان‌شناسیِ شناختی، چهار فرضیه پایه‌ای دیدگاه کلاسیک را که به اعتقاد آن‌ها مانع از درک اندیشه استعاری و عمق آن است، به چالش کشیدند. بر اساس دیدگاه کلاسیک، جایگاه اصلی استعاره، نظام واژه‌هاست، استعاره بر پایه تشابه بنا شده است، همه مفاهیم حقیقی‌اند و

۱. George Lakoff
۲. Mark Johnson
۳. Roman Jakobson

استعاره به بخش غیرحقیقی زبان اختصاص دارد و سرانجام، استعاره یک تفکر عقلانی خودآگاه است؛ اما بر پایه نظریه معاصر، (۱) کانون اصلی کاربرد استعاره، مفاهیم[۱] است نه واژه‌ها؛ (۲) استعاره مبتنی بر شباهت نبوده، بر پایه روابط میان دو حوزه مشترک در تجارب ما استوار است؛ یعنی انسان با درک شباهت‌های موجود بین دو حوزه مبتنی بر تجارب خویش، ناخودآگاه بر پایه قلمروهای متقاطع[۲]، بین این دو حوزه ارتباط برقرار می‌کند؛ (۳) عمیق‌ترین مفاهیم همچون: زمان، رخدادها، علیت، ذهن، اخلاق و ... به واسطه استعاره‌های موجود در ذهن فهم می‌شوند (بخش عمده نظام مفهومی، استعاری است)؛ (۴) ساختار مفهومی استعاره‌ها اختیاری نیستند، هرچند صورت توسعه‌یافته و پیچیده آن‌ها، به واسطه طبیعت مشترک بدن انسان و تجارب مشترک زندگی روزمره او شکل گرفته‌اند (Lakoff & Johnson, 244&245).

۲. استعاره مفهومی

لیکاف و جانسون پس از به چالش کشیدن فرضیه‌های اصلی دیدگاه کلاسیک، مدعی شدند که استعاره منحصر در نظام زبانی نبوده، تمام زندگی روزمره انسان و حوزه اندیشه و عمل آن او را شامل می‌شود. ما بر اساس استعاره‌هایی که از موضوعات بسیار پیش پا افتاده شکل گرفته‌اند و به واسطه تعامل با تجربه‌هایمان (اطرافیان، اجسام و ...) واقعیت یافته‌اند، فکر و عمل می‌کنیم؛ بنابراین، نظام مفهومی ما ماهیتی سراسر استعاری دارد. این دو همچنین مدعی شدند که نظام مفهومی حاکم بر ذهن ما به گونه‌ای نیست که بتوانیم به صورت معمول نسبت به آن آگاهی و علم داشته باشیم، بلکه در بیشتر موارد، به صورت کاملاً ناخودآگاه، در امتداد مسیر خاصی، می‌اندیشیم (Lakoff & Johnson, 3&6). لیکاف و جانسون برای اثبات این ادعای خود به شواهدی استناد کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها، چندمعنا بودن نظام‌مند بعضی از کلمات و تعمیم طرح‌واره‌ها در حوزه استدلال و استنتاج است (خادم‌زاده و سعیدی مهر، ۱۱-۱۲).

بنا بر آنچه لیکاف و جانسون بدان رسیده و نیز آن را در خود می‌یابیم، ما به شیوه‌ای که اجسام را تجسم می‌کنیم درباره آن‌ها سخن می‌گوییم. این فرآیند تجسم سازی به شکل کامل بر امر شناسایی مفاهیم انتزاعی، همچون: بالا و پایین نیز قابل انطباق است با این تفاوت که ما برای شناسایی این مفاهیم، از مفاهیم عینی پیش شناخته‌شده (همچون: بالا رفتن قیمت خودرو) بهره می‌گیریم و با تعمیم و همانندسازی، نسبت به آن امر انتزاعی شناخت پیدا می‌کنیم. به عبارت دیگر، مفاهیم انتزاعی در حوزه مفهومی انسان با کمک مفاهیم عینی پیش شناخته‌شده، سازمان‌بندی می‌شوند و زبان به ما نشان می‌دهد که

---

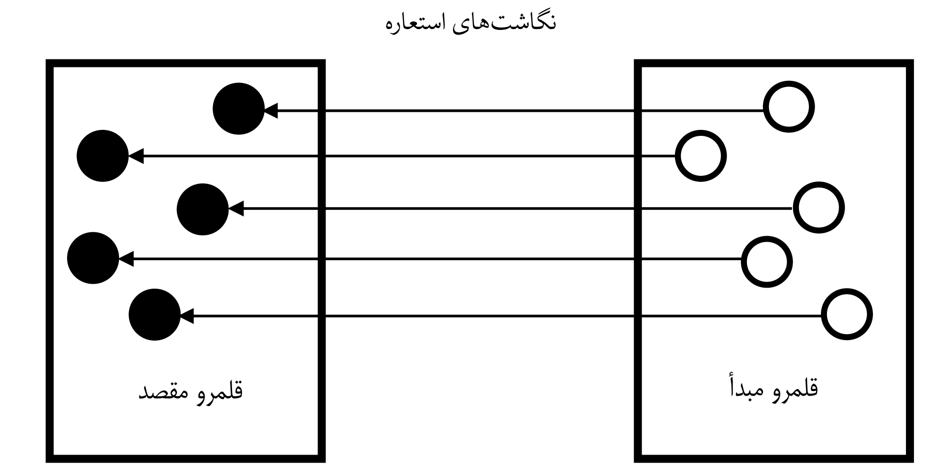
۱. Concept

۲. Cross-domain

چگونه در ذهن خود، مفاهیم عینی را بیان و درک کنیم. لیکاف و جانسون این نوع استعاره را که در زبان متعارف ما ریشه دارد و بر شناسایی امور انتزاعی بر اساس امور عینی و تصویری کردن[1] مفاهیم ذهنی است، «استعاره مفهومی» نامیدند.

۲-۱. اجزاء استعاره مفهومی

استعاره مفهومی در حقیقت فهم و شناسایی چیزی به واسطه فهم چیز دیگری است و این فهم از روابطی که بین اجزاء دو مجموعه (اجزاء امری که آن را از پیش فهم کرده‌ایم و اجزاء امری که سعی در شناسایی آن داریم) برقرار شده، به وجود می‌آید. لیکاف و جانسون این رابطه را که به شکل تناظرهایی میان اجزاء این دو مجموعه شکل می‌گیرد، «نگاشت»[2] می‌نامند. بر این اساس، مجموعه‌ای که اجزاء آن دارای مفهومی شناخته‌شده و عینی‌تر است، قلمرو مبدأ یا منبع[3] و مجموعه‌ای که دارای اجزاء با مفاهیم ناشناخته و انتزاعی‌تر است، قلمرو مقصد یا هدف[4] نام‌گذاری می‌شوند.



شکل ۱ - اجزاء تشکیل‌دهنده یک استعاره مفهومی

---

۱. Conceptualization
۲. Mapping
۳. Source domain
۴. Target domain

بنابراین، استعاره «نگاشت میان قلمروهای متناظر در نظام مفهومی» است (هاشمی، ۱۲۵). در نتیجه، برخلاف دیدگاه کلاسیک، استعاره‌ها به واسطه کلمات و عبارات ساخته نمی‌شوند، بلکه روابط و تناظرهای یک‌به‌یک بین دو حوزه مفهومی، استعاره‌ها را شکل می‌دهند. در این فرض، کـار کلمـات و عبارت‌هـا تنهـا برانگیختگی ذهن ماست تا بتوانیم بین آن دو حوزه، ارتباط برقرار کنیم (Lakoff, 186).

به عنوان مثال، ما انسان‌ها یک مناظره را به صورت معمول با تجربـه جنـگ، مفهـومی و تصویرسـازی کرده، در مورد آن، از جملات زیر استفاده می‌کنیم:

- استدلال تو غیر قابل دفاع است.
- من به نقاط ضعف استدلال او حمله کردم.
- ادعاهای او در مناظره را در هم شکستم.
- من از راه جدیدی به او حمله کردم.
- او دقیقاً نقاط ضعف استدلال مرا هدف‌گیری کرده بود.

این عبارات همگی متناظرهایی هستند که بر پایه نگاشت‌های استعاره «منـاظره، جنـگ اسـت» شـکل یافته‌اند. بر این اساس می‌توان نگاشت‌های استعاره مزبور را به شکل زیر نشان داد:

جدول ۱ - نگاشت‌های استعاره «مناظره، جنگ است»

مبدأ: جنگ		مقصد: مناظره
دشمن	⟵	طرف مناظره
پیروزی (شکست)	⟵	صحت و مقبول افتادن استدلال
حمله	⟵	ارائه استدلالی جدید و ناگهانی
ابزارآلات جنگی	⟵	استدلال
هدف‌گیری	⟵	نقد دقیق استدلال فرد مقابل

این مثال به خوبی نشان می‌دهد که چگونه ذهن می‌تواند بر پایه یک سلسله امور عینـی و شناخته‌شـده به امور ناشناخته و بیشتر انتزاعی پی ببرد و آن را بر اساس یک استعاره، مفهوم‌سازی و درک کند.

۲-۲. انواع استعاره‌های مفهومی

لیکاف و جانسون بر پایه شواهد زبانی، استعاره‌های مفهومی را به سه دسته طبقه‌بندی نموده‌اند[1]:

---

۱. البته لیکاف پس از کار مشترک خود با جانسون در سال ۱۹۸۰، توانست به همـراه ترنـر در سـال ۱۹۸۹ دسـته چهـارمی را تحـت عنـوان «استعاره‌های تصویری» به این سه دسته اضافه کند (افراشی و حسامی، ۱۴۲).

استعاره‌های جهتی[1]: اگر برای سازمان‌دهی مفاهیم در ذهن خود از جهت‌گیری‌های فضایی همانند بالا، پایین، دور، نزدیک و ... استفاده کنیم، چنین استعاره‌ای، «استعاره جهتی» نامیده می‌شود (هاشمی، ۱۲۷)؛ مانند بالا دانستن شادی و روحیه در جمله «روحیه ورزشکاران ما بسیار بالاست». باید توجه داشت که هرچند استعاره‌های جهتی همگی از مکان مند بودن بدن انسان نشئت می‌گیرند (Lakoff & Johnson, 14) اما با این حال به علت اناطه آن‌ها به تجارب فردی مختلف، ممکن است شاهد تفاوت‌هایی در این خصوص بین فرهنگ‌های گوناگون باشیم.

استعاره‌های هستی شناختی[2]: همان‌گونه که تجارب ما از جهت‌گیری‌های فضایی می‌تواند استعاره‌های جهتی را برای ما پدید آورد، همان‌گونه تجارب ما از پدیده‌ها و مقوله‌سازی آن‌ها به عنوان یک شیء و یک ماده نیز می‌تواند دسته دیگری از استعاره‌ها را به ما نشان دهد؛ چنین استعاره‌هایی، «استعاره‌های هستی شناختی» نامیده می‌شوند (Lakoff & Johnson, 25)؛ مانند موجود زنده دانستن تورم در جمله «تورم، معیشت اقتصادی همه ما را به آتش کشیده است». شاید بتوان ادعا کرد که استعاره‌های هستی شناختی حجم وسیعی از نظام مفهومی ما را به خود اختصاص داده است چراکه انسان‌ها برای درک امور نامحسوس غالباً از عملیات تشخیص و جان‌بخشی[3] استفاده می‌کنند.

استعاره‌های ساختی[4]: اگر برای درک و شناخت یک مفهوم از ساختار یک مفهوم دیگر استفاده کنیم؛ به عبارت دیگر، اگر یک مفهوم را بر حسب مفهوم دیگر سازمان‌دهی و قالب‌بندی نماییم، چنین استعاره‌ای، «استعاره ساختی» نامیده می‌شود؛ مانند سازمان‌دهی مفهوم مناظره بر اساس مفهوم جنگ در جمله «مباحثه، جنگ است» (Lakoff & Johnson, 4). لیکاف و جانسون معتقدند اکثر استعاره‌های گزاره‌ای از نوع استعاره‌های ساختی هستند (هاشمی، ۱۲۹).

۲-۳. پیامد جریان استعاره‌های مفهومی در آموزه‌های دینی

ماهیت استعاری تفکر ما از یک سو و تأثیر فرهنگ، باور و تجربه‌های شخصی و اجتماعی افراد در شکل‌گیری این استعاره‌ها و نقش این استعاره‌ها در پیدایش نظریه‌ها از سوی دیگر، ما را با نسبیتی روبرو می‌کند که آثار آن در دانش‌های مرتبط با دین، از جمله دانش اصول فقه، بسیار بزرگ بوده، می‌تواند نسبیت آموزه‌های دینی و نسبیت حقیقت دین را نتیجه دهد. بر اساس برداشت رایج از روایت نبوی: «حَلَالُ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَداً إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَداً إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ لَا یکونُ غَیرُهُ وَ لَا یجِیءُ غَیرُهُ» (کلینی، ۱/ ۵۸)،

---

۱. Orientational metaphors
۲. Ontological metaphors
۳. Personification
٤. Structural metaphors

آموزه‌های دینی تغییرپذیر نبوده، امری ثابت هستند؛ اما با توجه به تفاوت تجربه و فرهنگ افراد و امکان شکل‌گیری استعاره‌های اصولی مختلف، می‌توان ادعا کرد که حقیقت آموزه‌های دینی دست نایافتنی بوده، استخراج تعالیم دینی از تحلیل آیات قرآنی و روایات معصومین (ع) ممکن نیست.

در پاسخ به این چالش می‌توان گفت پیامد جریان استعاره‌های مفهومی در آموزه‌های دینی، نسبیت حقیقت دین نیست بلکه در نهایت امر، نسبیت در معرفت را نتیجه می‌دهد؛ مضاف بر اینکه چنین برداشتی از ماهیت استعاره و نتایج حاصل از آن صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا گزاره‌های دینی همچون دیگر گزاره‌های نوشتاری از آن جهت که از جنس زبان هستند، معناپذیرند؛ هرچند ممکن است نتوانیم به حقیقت این گزاره‌ها، یعنی به همان چیزی که گوینده گزاره سعی داشته آن را به مخاطبان خود القا کند، دست پیدا کنیم؛ زیرا نمی‌شود از عوامل مهمی همچون: بافت[1] تولید آن گزاره و پیش‌فرض‌های ذهنی فهم کننده گزاره، چشم‌پوشی کرد (ر.ک: واعظی، سراسر اثر). افزون بر این، گرچه ما خود مقهور استعاره‌ها هستیم، اما می‌توانیم با در نظر گرفتن گزاره‌ها و کشف نگاشت‌های استعاری از میان آن‌ها، استعاره‌های پشتیبان نظریات را کشف کنیم. آیات و روایاتِ دربردارنده تکلیف شرعی، خود این امکان را برای ما فراهم می‌کنند که به روح و استعاره حاکم بر آن‌ها دست یافته و مطابق همان استعاره، اقدام به تولید نظریه‌های جدید جهت استنباط احکام شرعی کنیم؛ هرچند بنا بر اصل تخطئه در نظام فکری امامیه، چنین استنباط‌هایی همیشه مطابق با واقع نیستند.

استعاره‌های مفهومی در دانش اصول فقه

آن‌گونه که گذشت، بر اساس نظریه لیکاف و جانسون، استعاره از حوزه ادبیات خارج شده، نشان می‌دهد که فرآیند تفکر ما ماهیتی استعاری دارد. این تحقیقات دریچه جدیدی را برای دانشمندان علوم مختلف گشود و پای عنصر استعاره را به سایر حوزه‌های مطالعاتی باز کرد. نگارندگان بر این باورند که دانش اصول فقه نیز از این امر مستثنا نبوده، کشف استعاره‌های مفهومی موجود در نظریه‌ها و استدلال‌های اصولی و نسبت سنجی میان آن‌ها، می‌تواند افق‌های جدیدی را نسبت به مطالعات اصولی بگشاید؛ زیرا از یک سو، این امکان را برای ما فراهم می‌آورد در مواردی که اختلاف اصولیون، ناشی از اختلاف در استعاره‌های پشتیبان نظریه‌هاست و نه در خود آن نظریه‌ها به داوری بنشینیم و از سوی دیگر، با شناسایی استعاره‌ها و درک لوازم آن‌ها، می‌توان به محدودیت‌ها و ظرفیت‌های آن‌ها پی برد و بستر برای تولید نظریه‌های سازگار با غرض علم فقه (فلسفه فقه) و کنار گذاشتن آنچه با آن ناسازگار است را فراهم می‌کند.

---

۱. Context

۱. امکان‌پذیری جریان استعاره‌های مفهومی در اصول فقه

یکی از مهم‌ترین حوزه‌های ناشناخته بشری، حوزه دین و گفتمان دینی است که به واسطه فراوانی مفاهیم متافیزیکی (همچون: خدا، روح، وحی، مرگ و ...) و غیرمتعارف بودنشان، تنها از برقراری نگاشت‌های استعاری بین این حوزه با حوزه‌های ملموس‌تر قابل فهم و درک هستند. از این رو، در دانش اصول فقه که یکی از علوم کاربردی ناظر به فهم گزاره‌های دینی و استنباط احکام شرعی از آن‌ها برای دین‌داران است (صدر، دروس فی علم الأصول، ۱/ ۱۷۲)، نظریه استعاره مفهومی، کاربردی اساسی داشته، دستکم نسبت میان دو مفهوم بنیادی ناشناخته و انتزاعی، یعنی مفهوم «حکم شرعی» و مفهوم «خداوند» را مورد بررسی قرار می‌دهد.

۲. جایگاه استعاره مفهومی در اصول فقه

دستگاه فقه در هندسه دانایی اسلامی، عهده‌دار برقراری نسبت بین دین و زندگی (زندگی به غایت دنیوی و زندگی به غایت اخروی) و فهم ثابتات و متغیرات آن است. مطالعات تاریخی در منابع مختلف دانش فقه نشان می‌دهد که احکام اسلامی پیوسته دچار دگرگونی شده‌اند، در حالی که منابع استنباط احکام، به ویژه در فقه امامیه، همچنان اعتبار گذشته خود را حفظ کرده و کمتر دچار تغییر شده‌اند؛ مانند شکل‌گیری بیش از ده نظریه فقهی درباره حکومت و گونه‌های مشروع آن در طول سه قرن اخیر (ر.ک: کدیور، سراسر اثر). اگر بپذیریم تغییر در احکام ناشی از تغییر در منابع استنباط نیست، این پرسش مطرح است که از کجا ناشی می‌شوند؟ در پاسخ به این پرسش، سه تئوری وجود دارد: ۱- تغییر حکم به اعتبار تغییر موضوع، ۲- تغییر حکم به اعتبار تأثیر زمان و مکان، ۳- تغییر حکم به واسطه وجود قدرت استنباط متفاوت در فقیهان مسلمان (فاضل لنکرانی، صفحه اینترنتی). اما این سه تئوری، از منطق درونی محکمی برخوردار نبوده، نمی‌توانند تبیین درستی درباره وقوع دگرگونی‌ها ارائه کنند، زیرا مراد از تغییر احکام، تغییر احکام در عین ثابت بودن موضوع‌های آن‌هاست درحالی که تئوری اول، از تغییر موضوعات احکام صحبت به میان می‌آورد. تئوری دوم نیز به گونه‌ای دیگر، از تغییر موضوعات سخن رانده است. تئوری سوم نیز هرچند این مزیت را دارد که به جنبه معرفت‌شناسی تغییر احکام توجه داشته و از جنبه هستی‌شناسی آن فاصله گرفته است؛ اما مبتنی بر یک حدس و گمان بوده، نمی‌توان دلیلی برای روایی و پایایی آن ارائه کرد. پژوهشگران بر این باورند که تحولات و دگرگونی‌های احکام ناشی از نظریه‌های مختلف در اصول فقه و تولید نظریه‌های مختلف اصولی برآمده از دستگاه «استعاره - نظریه» است. به بیان دیگر، استعاره‌های نهفته در نظریه‌های اصولی موجب سویه سازی در نظریه‌ها شده و تحولات در حوزه احکام، ناشی از دگردیسی‌ها در استعاره‌های پشتیبان این نظریه‌هاست؛ هرچند نباید از وجود استعاره‌ها در خود نظریه‌های فقهی نیز

چشم‌پوشی کرد (ر.ک: فیرحی، ۱/ ۱۹۶).

البته توجه به این نکته نیز ضروری است که تولید نظریه‌های مختلف در علم اصول فقه تنها متأثر از اختلاف در استعاره‌ها نبوده، ممکن است در یک موضوع اصولی با وجود وحدت استعاره، گاه دو نظریه به واسطه دخالت رویکردهای متفاوت در استنباط مسائل اصولی، شکل بگیرد.

برای مثال در مسئله اجتماع امر و نهی، نتیجه رویکرد عرف محور، امتناع اجتماع امر و نهی خواهد بود، چراکه از نظر عرف، صدور دو خطاب «صلّ» و «لا تغصب»، حکایت دارد که قانون‌گذار (شارع) به هیچ وجه راضی به تصرف در ملک غصبی نیست، چه برای خواندن نماز واجب باشد، چه برای راه رفتن (علامه حلی، ۲/ ۷۷). این در حالی است که در رویکرد فلسفی و با طرح مسئله ترکیب اتحادی و انضمامی، چون ترکیب رکوع با غصب یک ترکیب انضمامی است، بجا آوردن رکوع در مکان غصبی، هم مصداق امر (صلّ) است و هم مصداق نهی (لاتغصب)؛ پس اجتماع امر و نهی جایز بوده، می‌شود فرد را هم مطیع و هم عاصی قلمداد کرد؛ ولی ترکیب سجده با غصب یک ترکیب اتحادی است، زیرا عمل انجام‌شده، یکی بیشتر نیست (اعتماد الجبهة علی الأرض)؛ پس بایستی قائل به امتناع اجتماع شد (واعظ الحسینی، ۲/ ۱۸۵-۱۹۹).

وجود استعاره‌های مفهومی در علم اصول فقه پیشتر مورد توجه برخی از محققان قرار گرفته و از آن به «فضاهای اصولی» تعبیر شده است (مددی، ۲۶-۳۰)؛ اما عدم تمایز بین دو مسئله «رویکرد» و «استعاره»، سبب شده است تا نگرش فلسفی یا عرفی به مسائل، استعاره قلمداد شود؛ حال آن‌که ماهیتی متفاوت دارند؛ همچنان که از «نگاشت» به عنوان پایه تشکیل استعاره مفهومی، بحثی به میان نیامده است[1].

---

۱. به تناسب بحث از رویکرد و تفاوت آن با نظریه استعاره مفهومی، شایسته است نسبت این نظریه با اصلاحاتی مانند «پارادایم» و «تحلیل گفتمان» مورد دقت قرار بگیرد چراکه در وهله نخست چنین تصور می‌شود که این سه با یکدیگر تطابق نسبی دارند.
پارادایم (paradigm) از واژه یونانی παράδειγμα گرفته شده (خالقی و پورعزت، ۳) و در لغت به «الگوواره و نمونه» ترجمه شده است؛ اما در اصطلاح، تعریف ساده و یکسانی از آن ارائه نشده است تا جایی که خود توماس کوهن (Thomas Kuhn)-به‌عنوان شخصی که اصطلاح پارادایم با نام او شناخته می‌شود- از این پیچیدگی آگاه بوده و به جای تعریف، آن را با بازی ویتگنشتاین مورد مقایسه قرار داده است (خالقی و پورعزت، ۵). بعضی نیز با بررسی کتاب «ساختارهای انقلاب علمی» اثر کوهن، بیش از ۲۱ معنا برای این اصطلاح شناسایی کرده‌اند (Masterman, 1970). با قطع نظر از این اختلافات می‌توان گفت پارادایم مجموعه‌ای است متشکل از مفاهیم، باورها، پیش‌فرض‌ها، تئوری‌ها، قوانین و قواعد روش‌شناختی و همچنین حلقه‌ای از باورهای متافیزیکی و هنجارهای شبه اخلاقی یک جامعه علمی که جهت شناسایی دو امر، گرد هم آمده‌اند: (۱) اینکه چه چیزی جزء مسائل یک علم قرار می‌گیرد؛ (۲) اینکه پاسخ به این مسائل باید در چه قالبی صورت‌بندی شود و با چه اصول و تئوری‌هایی سازگار باشد (خالقی و پورعزت، ۵). به عبارت ساده، پارادایم عبارت است از مفروضات کلی نظری که برای مدتی به وسیله کارورزان یک رشته علمی به عنوان مدلی برای حل مسائل آن رشته به کار گرفته می‌شود (معینی علمداری، ۴۳). بر این اساس باید پذیرفت که نظریه‌ها بخشی از یک پارادایم محسوب می‌شوند که با بررسی آن‌ها می‌توان آن پارادایم را مورد تحلیل قرار داد. با توجه به این مطالب می‌توان گفت از این حیث نظریه استعاره مفهومی و پارادایم نمی‌توانند با یکدیگر نسبتی برقرار کنند چراکه استعاره مفهومی یک نظریه است و خود تابع پارادایم کنونی حاکم بر مطالعات زبان‌شناسی شناختی است بنابراین باید تمام تفاوت‌های موجود

۳. جایگاه «تکلیف» در شکل‌گیری استعاره‌های اصولی

هرچند اصلی‌ترین مفهوم انتزاعی در اصول فقه که امکان تشکیل استعاره مفهومی برای آن وجـود دارد، «حکم شرعی» است؛ اما از آنجا کـه نخسـتین تـأملات یکپارچـه و نگاره‌هـای اصـولی منسـجم، توسـط متکلمانی همچون شیخ مفید و سید مرتضی انجام شده است، این افراد با توجـه بـه جایگـاه مـتکلم بـودن خود، مسئله «تکلیف» را بجای «حکم شرعی» مورد بررسی قرار داده‌اند، زیرا از طرفی موضوع علم کـلام، افعال خداوند متعال است و یکی از این افعال، تکلیف کردن بندگان می‌باشد و از طرف دیگر، دانش اصول فقه نیز به دلیل ماهیت ابزاری آن نسبت به دانش فقه، با واسطه، افعال بندگان را از نظر حکـم شـرعی مـورد بررسی قرار می‌دهد.

تکلیف در لغت به معنای دستوری است که انجام آن بر شخص دشوار باشد (جوهری، ۴/ ۱۴۲۴؛ ابن منظور، ۹/ ۳۰۷؛ طریحی، ۵/ ۱۱۵). برخی نیز بر این نکته که اصل این واژه در زبان عربی «الـزام» اسـت، تصریح کرده و هماهنگ با دیگر لغویان، آن را «الزام ما یشق إرادة الإنسانیة علیه» تعریف کرده‌انـد. بـر ایـن اساس، دشواری و مشقت از الزامی که محدود کننده اراده آزاد انسان است، ناشی شده و تلازمی با سنگینی انجام عمل خواسته شده ندارد (عسکری، ۱۳۹). در نوشته‌های شیخ مفید هرچند بحثی با عنـوان «تعریـف تکلیف» دیده نمی‌شود؛ اما وی در ضمن بحث از تکلیف اهل آخرت، به تعریف تکلیف اشاره کرده و آن را به «الزام ما یثقل علی الطباع و یلحق بفعله المشاقّ» معنا کرده است (أوائل المقالات، ۹۱). ایـن در حـالی

بین نظریه و پارادایم را در این خصوص لحاظ نمود. اما از زاویه‌ای دیگر شاید بتوان رابطه و نسبتی را بین این دو تصور نمـود. از آنجـا کـه مطابق نظریه استعاره مفهومی، تمامی مفاهیم انتزاعی طی فرآیند تجسم سازی از یک امر شناخته شـده، مفهـومی می‌شـوند و امکـان تشـکیل استعاره‌های متفاوت پیرامون مفاهیم انتزاعی وجود دارد، لذا با توجه به کلیدی بودن یک یا چند مفهوم در یک حیطه علمی، استعاره‌های شکل گرفته پیرامون این مفاهیم می‌تواند منجر به تغییر یک پارادایم در آن حیطه علمی گردد؛ همان‌گونه که در علم اصول فقه چنـین امـری اتفـاق افتاده است.

تحلیل گفتمان (discourse analysis) یک گرایش مطالعاتی میان‌رشته‌ای است که از اواسط دهـه ۱۹۶۰ تـا اواسـط دهـه ۱۹۷۰ بـه دنبـال تغییرات عمده علمی– معرفتی در رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی مرتبط به مطالعات نظام‌مند ساختار، کارکرد و فرآیند تولید گفتار و نوشتار به وجود آمده و به دلیل ماهیت میان‌رشته‌ای، به‌مثابه یک روش کیفی در مطالعات گوناگون مورد استقبال قرار گرفته اسـت (یحیـایی ایلـه‌ای، ۵۹). باید اشاره کرد که این اصطلاح به مانند اصطلاح پارادایم دارای تعریف یکسانی نیست چراکه تعریف واحدی از گفتمان وجود ندارد تـا جایی که بعضی آن را به مانند مفاهیمی همچون زبان، فرهنگ، جامعه و ... مفهومی اساساً مبهم قلمداد می‌کننـد (ون دایـک، ۱۵–۲۹). امـا بـا جمع‌بندی این تعاریف و با برداشتی آزاد از آن‌ها شاید بتوان گفت تحلیل گفتمان به مجموعه مطالعاتی اطلاق می‌شود کـه پدیـده‌های نشـانه شناختی همچون زبان نوشتاری و گفتاری را مورد تحلیل قرار می‌دهد؛ حال چه این تحلیل تنها اختصاص به شکل و صورت داشـته باشـد و واحدهای بزرگ‌تر از جمله را مورد مطالعه قرار دهد (تحلیل گفتمان ساختارگرا) و چه این تحلیل بر چرایی و چگونگی استفاده از زبان تمرکز نماید (تحلیل گفتمان کارکردگرا). با توجه به این تعریف می‌توان نتیجه گرفت نظریه استعاره مفهومی و تحلیل گفتمـان علـی‌رغم اختلافـات عمده‌ای که با هم دارند در یک امر با یکدیگر مشترک هستند و آن توجه به تأثیر فرهنگ و جامعه است؛ چراکه از طرفی مطابق نظریه استعاره مفهومی فرهنگ، جامعه و تجارب در شکل‌گیری استعاره‌های مختلف حول مفاهیم انتزاعی نقش اساسی را بازی می‌کنند و از طرف دیگر بـر طبق تحلیل گفتمان کارکردگرا، متن حاصل فرآیند تولید متن است و این فرآیند خود در درون شرایط اجتماعی تولید می‌شود (Fairclough, 24-25).

است که سید مرتضی بحثی مستقل درباره تعریف تکلیف داشته و در ذیل عنوان «فی حقیقة التکلیف»، آن را به «إرادة المرید من غیره ما فیه کلفة و مشقة» تعریف کرده است (علم الهدی، ۱۰۵). برخی از متکلمان نیز به جای استفاده از واژه «اراده» از واژه «امر» در تعریف تکلیف استفاده کرده‌اند (ر.ک: قاضی عبدالجبار، ۱۱).

متکلمان برای تکلیف حقیقتی سه وجهی قائل بودند: مکلِّف (تکلیف کننده)، مکلَّف (تکلیف شده) و افعالی که متعلق تکلیف هستند. این وجوه سه‌گانه، همگی مورد توجه متکلمان عدلیه و اشاعره قرار گرفته و بررسی صفات و شرایط هریک و نیز رابطه بین آن‌ها مهم‌ترین بحث‌هایی بوده است که در سده‌های نخستین مطرح گردید. مهم‌ترین صفات مکلِّف (تکلیف کننده)، حکمت، علم، قدرت، اِنعام و غرض‌مند بودن است. از طرف دیگر وجود صفاتی مانند: طاقت، اشتهاء و عدم الجاء مهم‌ترین صفات ضروری در مکلَّف (تکلیف شده) به حساب می‌آید. فعل متعلق تکلیف نیز باید مقدور مکلَّف باشد، سبب افزایش انگیزه در انجام آن شود و واجد صفت «استحقاق مدح و ذم» باشد (ر.ک: بیرشک، ۸۰-۱۰۲).

بدین ترتیب، تأثیرگذارترین استعاره‌های شناخته‌شده در دانش اصول فقه، درباره این سه مؤلفه و رابطه میان آن‌ها به وجود آمده است؛ به گونه‌ای که حوزه مقصد در تمام استعاره‌ها، شناسایی این سه است. به عبارت دیگر، تمام نگاشت‌های استعاری به این سه عضو در قلمرو مقصد بازگشت کرده، می‌توان ادعا کرد که عنصر «تکلیف»، نقطه کانونی تشکیل استعاره‌های اصولی است. شاید به همین سبب باشد که برخی استعاره‌های شکل گرفته در مورد «تکلیف» را عیناً بیان‌کننده پارادایم‌های حاکم بر مسائل علم اصول دانسته‌اند (ر.ک: الهی خراسانی، ۳۱)[1].

در این قسمت از پژوهش بر آنیم یکی از استعاره‌های پرکاربرد در اصول فقه را شناسایی و پس از تشکیل نگاشت‌های استعاری، آثار بار شده بر آن را بررسی کنیم.

۴. استعاره مفهومی «عبد و مولا» در اصول فقه

اصولیون متأخر در جای‌جای مسائل علم اصول، به رابطه بین عبد و مولای عرفی استناد می‌کنند. به عنوان مثال، محقق خراسانی در کتاب «کفایة الأصول» در هشت مسئله به صورت مستقیم رابطه عبد و مولای عرفی را مطرح و به آن استناد کرده است: حقیقت بودن صیغه امر در وجوب، اجزاء اتیان به مأموربه

---

۱. مراد از پارادایم‌های نام برده شده در این پژوهش، پارادایم‌های شخصیت گرایی و اعتبار قانونی است که از استعاره‌های مفهومی مبتنی بر تجربه و فرهنگ نشئت گرفته‌اند و از آن جهت که پیرامون مفهوم «تکلیف» شکل یافته‌اند، دارای اثرگذاری فراوان در علم اصول فقه هستند و همین امر سبب شده است تا «پارادایم» نامیده شوند. از این رو، امکان تشکیل استعاره‌های مفهومی درباره سایر مفاهیم انتزاعی در علم اصول فقه نیز وجود دارد، هرچند منجر به تشکیل یک پارادایم نشود؛ نظیر امکان تشکیل استعاره‌های مفهومی درباره مفهوم «علیت» (ر.ک: خادم‌زاده و سعیدی مهر، ۱۵-۲۹).

از تکرار عمل، کفایت مجرد رجحان و محبوبیت برای صحت تقـرب بـه آن، تمسـک بـه عـام در شـبهات مصداقیه، عدم تغیر واقع در صورت قطع به خلاف، اقتضاء تنجز تکلیف به قطع بر موافقت عملـی و عـدم اقتضاء آن بر موافقت التزامی، عدم اختصاص حجیت ظواهر به مقصودین بالإفهام و شرط بـودن ابـتلاء بـه تمام اطراف در تنجز علم اجمالی (ر.ک: آخوند خراسانی، ۱/ ۱۲۱ و ۱۶۰ و ۲۴۶؛ ۲/ ۱۵۶ و ۲۳۸ و ۲۵۷ و ۲۹۱؛ ۳/ ۱۰۷).

فروانی این استنادها نشانگر آن است که یکی از استعاره‌های مطرح در دانش اصول فقه، استعاره رابطـه عبد و مولا است که بر مبنای تکلیف و نشئت‌گرفته از فرهنگ و تجربیات مختلف اصولیون به وجـود آمـده است. حال اگر از واژه «تکلیف»، تکلیف الهی را اراده کنـیم و کلمـه «امـر» (فرمـان) را بیان‌کننـده مفهـوم فرمان مولای عرفی بدانیم، می‌توانیم این استعاره را با عبارت «تکلیف، فرمان است» معرفی کنیم.

از آنجا که تکلیف از نظر متکلمان حقیقتی سه وجهی، شامل: مکلِّف، مکلَّف و افعال متعلـق تکلیـف دارد و تمام نگاشت‌های استعاری به این سه مؤلفه در حوزه مقصد بازگشت می‌کنند، استعاره «عبد و مـولا» نیز از همین الگو پیروی می‌کند.

استعاره: «تکلیف، فرمان است»		
مبدأ: فرمان		مقصد: تکلیف
مولای عرفی	←	مکلِّف
عبد عرفی	←	مکلَّف
دستورات	←	افعال متعلق تکلیف
تنبیه	←	عقوبت
سود و زیان	←	مصلحت و مفسده

جدول ۲- نگاشت‌های استعاره «تکلیف، فرمان است»

استعاره «عبد و مولا» با وجود فراوانی کاربرد آن در کتاب‌های اصـول فقهـی، بـا ایـن اشـکال اساسـی روبرو است که آیا رابطه مکلَّف و مکلِّف، همان رابطه عبد و مولا اسـت و مکلَّفـان در واقـع بـرده خداونـد متعال محسوب می‌شوند؟ از این رو، ضروری است این استعاره را با یک استعاره مشابه مقایسه کنیم.

یکی از استعاره‌های ناظر به وجوه سه‌گانه تکلیف، استعاره «قانون‌گذار و قانون‌پـذیر» اسـت کـه در آن، تکالیف به‌منزله قوانینی در نظر گرفته شده‌اند که خداوند متعال در نقش قانون‌گـذار آن‌هـا را بـرای مکلَّفـان وضع کرده اسـت. بـر اسـاس ایـن اسـتعاره، هرچنـد خداونـد متعـال در مقـام اعتقـاد، مـولا و سرپرسـت

انسان‌هاست، اما در مقام تکلیف، نقش قانون‌گذار را دارد و مکلفان نیز به‌منزله پذیرنده قانون محسوب می‌شوند. شاید بتوان نظریه «خطابات قانونیه» (ر.ک: خمینی، ۲/ ۲۱۵) را ناظر به این استعاره دانست. طرفداران این نظریه بر این باورند که بررسی روش عقلا در قانون‌گذاری نشان می‌دهد که آنان در این فرآیند، قوانین را به صورت کلی صادر کرده و به تک‌تک کسانی که مخاطب این قانون هستند، توجه مستقلی ندارند؛ قانون در همان کلیت خود باقی بوده و نسبت به هر شخصی، خطاب مستقلی هرچند در ضمن خطاب عمومی، وجود ندارد (تقوی اشتهاردی، ۳/ ۴۱۴؛ مرتضوی لنگرودی، ۳/ ۳۱۸؛ مؤمن قمی، ۱/ ۳۳۷).

۴-۱. تأثیر استعاره «عبد و مولا» بر استدلال در مسائل

با توجه به کاربست‌های فراوان استعاره «عبد و مولا» در شکل‌گیری آرای مختلف اصولی، اینک در یک مقایسه تطبیقی، تأثیر این استعاره را در مقایسه با استعاره «قانون‌گذار و قانون‌پذیر» در چند مسئله اصول فقهی بررسی می‌کنیم.

یک: انحلال و عدم انحلال خطاب شرعی

موضوع خطاب‌های موجود در کتاب و سنت، گاه کلی و قابل صدق بر افراد متعدد است و گاه جزئی و غیر قابل صدق بر مصادیق متعدد. اصولیون متقدم همگی بر این باور بودند که خطاب‌های کلی در کتاب و سنت به تعداد مکلفان موجود در زمان حاضر و در زمان‌های بعد، منحل می‌شوند؛ اما بنا بر نظریه «خطابات قانونیه»، خطابات شرعی همچون خطابات عرفی بوده، تشریع شارع اسلام مانند قانون‌گذاری دیگر عقلا و بدون توجه به حالت‌های مختلف مکلفان است (ر.ک: سبحانی، ۱/ ۴۳۷). بر این اساس، نظریه انحلال خطابات کلی از استعاره «عبد و مولا» سرچشمه می‌گیرد، در حالی که نظریه خطابات قانونی یکی از لوازم استعاره «قانون‌گذار و قانون پذیر» است. بر اساس استعاره «عبد و مولا»، چون عبد پرتوی از وجود مولا است، خداوند یکایک بندگان خود را مورد خطاب قرار داده و به هریک جداگانه تکلیف کرده است؛ در نتیجه، اطاعت نکردن از فرامین او به‌منزله اهانت کردن به مولویت مولاست. اما در استعاره «قانون‌گذار و قانون پذیر»، مخاطبان قانون، جزئی از شخصیت قانون‌گذار نبوده، قانون‌گذار برای دستیابی جامعه به مصالح و دوری از مفاسد، قانون‌گذاری کرده است، بدون آن‌که شرایط خاص قانون پذیران را در نظر گرفته باشد[1].

---

۱. باید اشاره کرد که مسئله انحلال و عدم انحلال خطاب شرعی خود دارای اثرات فراوانی در علم اصول می‌باشد و همین امر نشان دهنده آن است که بحث تأثیر استعاره‌های مفهومی در تولید نظریات اصول فقهی، به موارد انگشت شمار محدود نمی‌شود (برای آشنایی با تأثیر نظریه خطابات قانونیه ر.ک: آهنگری، ۹۵-۱۰۹).

دو: جریان و عدم جریان أصالة الحظر

یکی از مسائل مورد اختلاف میان اصولیون، مسئله مقتضای قاعده اولی در اشیاء با قطع نظر از بیان شارع است. بنا به نظر شیخ انصاری، یکی از دلایل اخباریون برای اثبات وجوب احتیاط در شبهات حکمیه تحریمه، تمسک به أصالة الحظر است (انصاری، فرائد الأصول، ۲/ ۹۰). در برابر، شیخ مفید و شیخ طوسی قائل به توقف در این باره شده (مفید، مختصر التذکرة، ۴۳؛ طوسی، العدة، ۲/ ۷۴۲) و مشهور اصولیون هم اصل را بر اباحه قرار داده‌اند (آخوند خراسانی، ۳/ ۵۶ - ۵۷؛ کاظمی خراسانی، ۳/ ۳۷۰؛ اصفهانی، ۴/ ۱۳۱). بنا بر استعاره «عبد و مولا» همه چیز مملوک خداوند است و عبد بدون اذن او نمی‌تواند در آن‌ها تصرف کند. این در حالی است که بر اساس استعاره «قانون‌گذار و قانون پذیر»، فلسفه وجودی قانون، تعیین حدود است و مادام که قانونی وضع نشده باشد، مکلف می‌توانند هر تصرفی را در اشیای مختلف انجام دهد.

سه: ناسازگاری و عدم ناسازگاری میان احکام

یکی از لوازم استعاره «عبد و مولا»، امکان بروز ناسازگاری میان احکام است؛ زیرا بنا بر نگرش برخی از متکلمان مسلمان، مولا می‌تواند بدون هرگونه محدودیتی، بندگان خود را ملزم به انجام کاری کند؛ همچنان که وجود اوامر و نواهی به انگیزه امتحان و مانند آن نیز وجود دارد. اما بر اساس استعاره «قانون‌گذار و قانون‌پذیر»، از آنجا که قوانین تنها بر اساس وجود مصلحت و مفسده تشریع شده‌اند؛ امکان بروز ناسازگاری میان احکام وجود ندارد. بنابراین، وجود ناسازگاری میان احکام، می‌تواند حاکی از بطلان استعاره، بطلان روش، بطلان صورت استدلال یا کاذب بودن مواد آن باشد. روشن به نظر می‌رسد که هرچند بنا بر نظر امامیه، احکام تابع مصالح و مفاسد واقعی هستند؛ اما بسیاری از عالمان اصول فقه بر این باورند که امکان دسترسی مکلفان به این مصالح و مفاسد واقعی وجود نداشته، تنها از طریق دلایل نقلی و گزاره‌های شرعی که محکوم استعاره «عبد و مولا» هستند، می‌توان به این مصالح و مفاسد دست یافت. از این رو، تلاش‌های شهید صدر برای نظام‌مند کردن احکام ناسازگار (ر.ک: صدر، اقتصادنا، ۳۵۷-۴۰۷) در صورت باور به استعاره «عبد و مولا»، بی‌فایده است.

چهار: قبح و عدم قبح تجری

بنا بر آموزه‌های کلامی - اصول فقهی، «متجری» کسی است که از روی بی‌پروایی، با امر یا نهی شارع مخالفت کرده، مأمور به را ترک و منهی‌عنه را مرتکب می‌شود؛ اما پس از مخالفت، معلوم می‌شود که تکلیفی وجود نداشته است. بر اساس دیدگاه اصولیان، تجری دارای قبح فاعلی است؛ هرچند درباره مستحق عقاب بودن متجری با یکدیگر اختلاف نظر دارند (ر.ک: اصفهانی، نهایة الدرایة، ۳/ ۲۹؛ حکیم، حقائق الأصول، ۲/ ۱۰؛ انصاری، فرائد الأصول، ۱/ ۴۵). به نظر می‌رسد یکی از لوازم استعاره «عبد و

مولا»، استحقاق عقاب متجری است، زیرا مطابق این استعاره، مخالفت متجری مستلزم هتک ساحت مولویت مولاست؛ اما بر اساس استعاره «قانون‌گذار و قانون پذیر»، متجری مستحق عقاب نیست، زیرا عنوان «هتک» موضوعیت نداشته، تنها مخالفت با قانون مهم است.

پنج: وجود و عدم وجود مفهوم برای وصف

یکی از مهم‌ترین مباحث علم اصول، مسئله مفهوم وصف است. بر اساس استعاره «عبد و مولا»، وصف می‌تواند مفهوم نداشته باشد، زیرا بیان‌کننده علیت انحصاری نبوده، بنا به نگرش اشعری، مولا همچنان که می‌تواند به بزرگداشت دانایان پارسا فرمان دهد؛ می‌تواند در خطابی دیگر، به بزرگداشت دانایان بدکردار نیز حکم کند. این در حالی است که بر اساس استعاره «قانون‌گذار و قانون پذیر»، وصف موجود در قوانین، بیان‌کننده انحصار و وابستگی حکم به وجود آن است؛ پس باید به مفهوم داشتن وصف باور داشت. شاید به همین جهت باشد که بسیاری از شارحان قوانین مدنی و کیفری ایران برای بسیاری از اوصاف موجود در قوانین، قائل به مفهوم بوده، هرچند در بیشتر این قوانین قرینه‌ای وجود ندارد (ر.ک: جعفری لنگرودی، ۳۴۸؛ امامی، ۴/ ۳۲۷).

شش: دلالت و عدم دلالت نهی بر فساد معامله[1]

اگر انجام یک معامله مورد نهی ارشادی شارع قرار بگیرد (ارشاد به مانعیت یا شرطیت)؛ بنا بر نظر اصولیون این نهی دلالت بر فساد معامله نخواهد کرد. اما در صورتی که این نهی، مولوی باشد و به ذات سبب تعلق گرفته باشد، چون سبب یکی از افعال اختیاری انسان است (لا تبع وقت النداء)، این نهی مقتضی فساد معامله نبوده، تنها بیان‌کننده حکم تکلیفی حرمت است؛ زیرا نه عقل و نه عرف و نه شرع میان مبغوضیت و فساد، رابطه‌ای نمی‌بینند. اما اگر نهی مولوی به ذات مسبب تعلق گرفته باشد (لا تبع العبد الآبق)، از نظر گروهی از اصولیون مقتضی فساد است (کاظمی خراسانی، ۲/ ۴۷۱). چنین تحلیلی تنها بر اساس استعاره «عبد و مولا» درست است؛ اما بر اساس استعاره «قانون‌گذار و قانون پذیر»، تمامی نواهی متعلّق به معاملات، مقتضی فساد معامله هستند، زیرا شأن قانون‌گذاری در این حوزه، تنظیم روابط انسانی و درنتیجه، عدم نفوذ معامله است و نه حرمت تکلیفی آن. باور به حکم تکلیفی حرمت، برآمده از ذهنیت حق مولویت خداوند در دخالت در امور بندگان خود است.

نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه در این مقاله پیشتر توضیح داده شد، نتایج زیر به دست می‌آید:

---

[1] . برای آشنایی با مثال‌های دیگر (ر.ک: الهی خراسانی، ٩٤-٩٦).

۱- در استعاره مفهومی که توسط دو تن از زبان شناسان شناخت گرای معاصر ارائه شده است، تنها به جنبه‌های زیبایی‌شناسی گزاره‌ها توجه نشده، فرآیند تفکر انسان، دارای ماهیتی کاملاً استعاری در نظر گرفته می‌شود؛ یعنی انسان‌ها به شیوه‌ای که اجسام یا مفاهیم را تصور می‌کنند، نسبت به آن‌ها شناخت به دست می‌آورند.

۲- نظریه استعاره مفهومی افزون بر این‌که علت دگرگونی احکام را تبیین کرده است، با شناسایی لوازم استعاره‌های ایجاد شده درباره مهم‌ترین مفاهیم انتزاعی علم اصول فقه، زمینه تولید نظریه‌های سازگار با هدف علم فقه (فلسفه فقه) را نیز فراهم می‌کند.

۳- هرچند بر اساس نظریه استعاره مفهومی، امکان تشکیل استعاره‌های مختلفی نسبت به تمام مفاهیم انتزاعی علم اصول فقه وجود دارد؛ اما از آنجا که نخستین نگاشته‌های یکپارچه اصولی توسط متکلمان صورت گرفته و ایشان نیز مسئله «تکلیف» را نقطه محوری مسائل خود قرار داده‌اند؛ تأثیرگذارترین استعاره‌های مفهومی در این علم، پیرامون مفهوم انتزاعی «تکلیف» شکل گرفته است تا جایی که می‌توان ادعا کرد این استعاره‌ها، پارادایم‌های علم اصول فقه را صورت‌بندی می‌کنند.

۴- نظریه‌های مطرح‌شده درباره تغییر احکام از دیرباز تاکنون، بیشتر مبتنی بر تغییر موضوعات احکام است؛ اما بر اساس نظریه استعاره مفهومی، احکام بر فرض ثابت ماندن موضوع‌های خود، همچنان ظرفیت تغییرپذیری دارند؛ زیرا اختلاف در احکام، معلول اختلاف در نظریه‌های اصولی است و اختلاف در نظریه‌های اصولی از اختلاف در استعاره‌های پشتیبان آن نظریه‌ها ناشی می‌شود.

۵- پذیرش ماهیت استعاری تفکر و وجود فرهنگ و تجربه‌های شخصی مختلف، موجب نسبیت گزاره‌های دینی نمی‌شود؛ زیرا گرچه همیشه نمی‌توان به حقیقت گزاره‌ها دست پیدا کرد؛ اما با کنار هم قرار دادن آیات و روایات دربردارنده احکام شرعی، امکان کشف استعاره‌های حاکم بر آن‌ها و در نتیجه، تولید یک نظریه وجود دارد.

۶- استعاره‌های «عبد و مولا» و «قانون‌گذار و قانون‌پذیر»، دو نمونه از استعاره‌های مفهومی درباره مفهوم انتزاعی تکلیف هستند که هریک در مقایسه با دیگری، منجر به ایجاد نظریه‌های اصول فقهی متفاوت و در نتیجه، احکام فقهی مختلف می‌شوند.

منابع

http://fazellankarani.com/persian/articles/3481

ابن منظور، محمد بن مکرم، ***لسان العرب***، بیروت، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.

ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، ***الشفاء المنطق***، تحقیق و مقدمه عبدالرحمن بـدوی، قـم، منشـورات مکتبـة آیـت اللـه العظمی المرعشی النجفی، بی‌چا، ۱۴۰۵ ق.

اصفهانی، محمدحسین، ***نهایة الدرایة فی شرح الکفایة***، بیروت، مؤسسـة آل البیـت علیهم‌السـلام لإحیـاء التـراث، چاپ دوم، ۱۴۲۹ ق.

افراشی، آزیتا و حسامی، تورج، «تحلیل استعاره‌های مفهومی در یـک طبقه‌بنـدی جدیـد بـا تکیـه بـر نمونـه‌هایی از زبان‌های فارسی و اسپانیایی»، ***پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی***، شماره ۵، بهار و تابستان ۱۳۹۲، ص ۱۴۱–۱۶۵.

امامی، حسن، ***حقوق مدنی***، تهران، کتابفروشی اسلامیه، چاپ دهم، ۱۳۷۳.

انصاری، مرتضی بن محمدامین، ***فرائد الأصول***، قم، مجمع الفکر الإسلامی، چاپ نهم، ۱۴۲۸ ق.

آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، ***کفایة الأصول***، تحقیق و تعلیق علی زارعی سبزواری، قـم، مؤسسـة النشـر الإسلامی، چاپ ششم، ۱۴۳۰ ق.

آهنگری، احسان، ***خطابات قانونیه و بررسی آثار آن در فقـه و اصـول***، پایان‌نامـه دوره کارشناسـی ارشـد، تهـران، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، ۱۳۹۴.

بیرشک، حسین، ***مبانی کلامی اصول فقه امامیه؛ مکتب شیخ مفید***، تهران، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام، چاپ اول، ۱۳۹۶.

پارسا، احمد و حسین پنـاهی، فـردین، «اسـتعاره‌های ترکیبـی، گونـه‌ای نویافتـه از اسـتعاره در سـروده‌های خاقـانی شروانی»، ***بوستان ادب***، شماره ۸، تابستان ۱۳۹۰، ص ۲۵–۵۰.

تقوی اشتهاردی، حسین، ***تنقیح الأصول***، تقریرات اصول امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینـی (ره)، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق.

جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ***مبسوط در ترمینولوژی حقوق***، تهران، کتابخانه گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۷۸.

جوهری، اسماعیل بن حماد، ***الصحاح - تاج اللغة و صـحاح العربیـة***، بیـروت، دار العلـم للملایـین، چـاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

حکیم، محسن، ***حقائق الأصول***، قم، کتابفروشی بصیرتی، چاپ پنجم، ۱۴۰۸ ق.

خادم‌زاده، وحید و سعیدی مهر، محمد، «استعاره‌های مفهـومی علیـت در دیـدگاه لیکـاف»، ***دو فصـلنامه فلسـفی شناخت***، شماره ۷۱/۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۷–۳۳.

خالقی، امیرحسین و پـورعزت، علی‌اصـغر، «بررسـی امکـان رویکـرد چنـدپارادایمی و فراپـارادایمی در مطالعـات میان‌رشته‌ای»، ***مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی***، شماره ۴، پاییز ۱۳۹۰، ص ۱–۲۰.

خمینی، روح‌الله، ***أنوار الهدایة فی التعلیقة علی الکفایة***، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینـی (ره)، چـاپ دوم، ۱۴۱۵ ق.

سبحانی، جعفر، ***تهذیب الأصول***، تقریرات اصول امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امـام خمینـی (ره)، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق.

سکاکی، یوسف، ***مفتاح العلوم***، به کوشش نعیم زرزور، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.

صدر، محمدباقر، ***اقتصادنا***، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.

ـــــــــــــ، ***دروس فی علم الأصول***، قم، مرکز الأبحاث و الدراسات التخصصیة للشهید الصدر، چاپ ششم، ۱۴۳۱ ق.

طبانه، بدوی، ***البیان العربی***، بیروت، بی‌نا، بی‌چا، ۱۴۰۶ ق.

طریحی، فخرالدین، ***مجمع البحرین***، تهران، کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم، ۱۴۱۶ ق.

طوسی، محمد بن حسن، ***العدة فی أصول الفقه***، قم، محمدتقی علاقبندیان، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.

عسکری، حسن بن عبدالله، ***الفروق اللغویة***، قاهره، بی‌نا، بی‌چا، ۱۳۵۳ ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف، ***نهایة الوصول إلی علم الأصول***، قم، مؤسسـة الإمـام الصـادق علیه‌السـلام، چـاپ اول، ۱۴۲۵ ق.

علم الهدی، علی بن حسین، ***الذخیرة***، به کوشش احمد حسـینی، قـم، جامعـه مدرسـین حـوزه علمیـه قـم، بی‌چـا، ۱۴۱۱ق.

عمید، حسن، ***فرهنگ فارسی عمید***، تهران، انتشارات پارمیس، چاپ اول، ۱۳۸۹.

فارابی، ابونصر، ***الحروف***، تحقیق محسن مهدی، بیروت، دار المشرق، ۱۹۸۶ م.

فاضل لنکرانی، محمد جواد، ***زمان و مکان و علم فقه***، ۱۳۹۰

فرزانه، بابک، «بیان» در ***دایره المعارف بزرگ اسلامی***، تهران، دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷.

فیرحی، داود، ***فقه و سیاست در ایران معاصر-فقه سیاسی و فقه مشروطه***، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۹۱.

قاضی عبدالجبار، ابن احمد، ***المحیط بالتکلیف***، قاهره، الدار المصریة، بی‌چا، ۱۹۶۶ م.

کاظمی خراسانی، محمدعلی، ***فوائد الأصول***، تقریرات اصول میـرزای نـائینی، قـم، جامعـه مدرسـین، چـاپ اول، ۱۳۷۶.

کدیور، محسن، ***نظریه‌های دولت در فقه شیعه***، تهران، نشر نی، چاپ هفتم، ۱۳۸۷.

کلینی، محمد بن یعقوب، ***الکافی***، تصحیح علی‌اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.

گلفام، ارسلان و یوسفی راد، فاطمه، «زبان‌شناسی شناختی و استعاره»، ***تازه‌های علوم شناختی***، سال چهارم، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۱، ص ۲۲۷-۲۵۱.

مددی، احمد، ***نظام قانونی ولائی در فقه و اصول***، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا (نسخه الکترونیکی).

مرتضوی لنگرودی، محمدحسن، ***جواهر الأصول***، تقریرات اصول امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۶.

مظفر، محمدرضا، ***أصول الفقه***، تحقیق عباس علی زارعی سبزواری، قم، بوستان کتاب، چاپ پنجم، ۱۳۸۷.

معینی علمداری، جهانگیر، ***روش‌شناسی نظریات جدید در سیاست (اثبات‌گرایی و فرا اثبات‌گرایی)***، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.

مفید، محمد بن محمد، ***أوائل المقالات***، به کوشش زنجانی و واعظ چرندابی، تبریز، بی‌نا، ۱۴۳۷ ق.

____________، ***مختصر التذکرة بأصول الفقه***، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.

مؤمن قمی، محمد، ***تسدید الأصول***، قم، مؤسسة النشر الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.

واعظ الحسینی، محمدسرور، ***مصباح الأصول***، تقریرات اصول سید ابوالقاسم خویی، قم، مکتبة الداوری، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.

واعظی، احمد، ***درآمدی بر هرمنوتیک***، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۸۶.

ون دایک، تئون آدریانوس، ***مطالعاتی در تحلیل گفتمان: از دستور متن تا گفتمان کاوی انتقادی***، ترجمه پیروز ایزدی و همکاران، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۸۲.

هاشمی، زهره، «نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون»، ***ادب پژوهی***، شماره ۱۲، تابستان ۱۳۸۹، ص ۱۱۹-۱۴۰.

هاوکس، ترنس، ***استعاره***، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۸۰.

الهی خراسانی، علی، ***نظریه اعتبار قانونی درگذار از شخصیت گرایی***، قم، پژوهشکده علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۹۵.

یحیایی ایله‌ای، احمد، «تحلیل گفتمان چیست»، ***تحقیقات روابط عمومی***، شماره ۶۰، اردیبهشت ۱۳۹۰، ص ۵۸-۶۴.

Aristotle, ***Poetics***, translated by Joe Sachs, Newburyport, Focus Publishing, 2006.

Fairclough, N., ***Language and Power***, London, Longman, 1989.

Lakoff, G. & Johnson, M., ***Metaphors We Live by***, Chicago and London, The University of Chicago Press, 1980.

Lakoff, G., The Contemporary Theory of Metaphor, in ***Metaphor and Thought***, edited by Andrew Ortony, Cambridge, Cambridge University Press, 1993.

Masreman, M., "The Nature of a Paradigm", ***Criticism and the Growth of Knowledge***, London, Cambridge University Press, 1970, pp. 59-90.

Ortony, A., Reynolds, R.E & Arter J.A. "Metaphor: Theoretical and empirical research", ***Psychological Bulletin***, 85, 1978, pp. 919-943.